

نقد
اقتصاد سیاسی

بحران مراقبت در سرمایه‌داری

گفت‌وگوی سارا لئونارد با نانسی فریزر



ترجمه‌ی پرینا شکورزاده

نقد اقتصاد سیاسی

مهرماه ۱۳۹۷

نانسی فریزر استاد فلسفه و سیاست در مدرسه‌ی عالی پژوهش اجتماعی (نیواسکول) در نیویورک و یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان انتقادی حال حاضر است. وی همگرایی مسأله‌ساز فمینیسم لیبرالی با سرمایه‌داری را نقد می‌کند و نشان می‌دهد که این خوانش از فمینیسم چه‌گونه برای نظامی مبتنی بر استثمار بی‌وقفه ظاهری رهایی‌بخش ارائه می‌کند. فریزر با پیشبرد نقد سرمایه‌داری و بینشی به‌طور ریشه‌ای متفاوت از فمینیسم نشان می‌دهد که چه‌گونه برابری جنسیتی در کانون تمامی مبارزات برای جامعه‌ی برابری‌خواه قرار می‌گیرد. اخیراً نانسوی فریزر به طرح موضوعی پرداخته که «بحران مراقبت» می‌نامد. مقاله‌ی وی با همین عنوان که در شماره‌ی صدم نیولفت ریویو (ژوئیه - اوت ۲۰۱۶) منتشر شده نیز در هفته‌های آینده در سایت نقد اقتصاد سیاسی منتشر خواهد شد. گفت‌وگوی حاضر به تشریح موضوع بازتولید اجتماعی و بحران آن در سرمایه‌داری معاصر اختصاص دارد.

سارا لئونارد: بازتولید اجتماعی چیست و چرا در کانون تحلیل فمینیستی شما قرار دارد؟

نانسی فریزر: بازتولید اجتماعی درباره‌ی ایجاد و حفظ روابط اجتماعی است. یک بخش آن به روابط بین نسل‌ها مربوط است. مثل به دنیا آوردن و بزرگ کردن فرزندان و مراقبت از سالمندان. بخش دیگر درباره‌ی حفظ روابط افقی میان دوستان، خانواده، محله و اجتماع است. این نوع فعالیت‌ها برای جامعه بسیار ضروری هستند. آن‌ها به‌طور همزمان عاطفی و مادی‌اند و «چسب اجتماعی» برای تحکیم همیاری اجتماعی را فراهم می‌کنند. بدون آن نه سازمان اجتماعی می‌توانست وجود داشته باشد و نه سازمان اقتصادی و سیاسی و فرهنگی. بازتولید اجتماعی به‌طور تاریخی جنسیتی شده است. بخش اعظم مسئولیت آن به زنان محول شده است. اگرچه مردان نیز همواره بخشی از آن را انجام داده‌اند.

ظهور سرمایه‌داری این تقسیم جنسیتی را تشدید کرده است. با جدا کردن تولید اقتصادی از بازتولید اجتماعی و دو چیز مجزا انگاشتن آن‌ها که در دو نهاد متمایز قرار گرفتند و به دو شیوه‌ی متفاوت تنظیم شدند. تولید به کارخانه‌ها و دفاتر منتقل شد که «اقتصادی» انگاشته می‌شد و برایش دستمزد نقدی پرداخت می‌شد. بازتولید جا ماند و به سپهر خانگی خصوصی جدید تنزل یافت. طبیعی و احساساتی جلوه داده شد و به خاطر «عشق» و «فضیلت» انجام می‌شد که با «پول» در تضاد است. خب، حداقل در تئوری این‌گونه بود. در واقع بازتولید اجتماعی هرگز منحصراً در حدود خانواده‌ی خصوصی جانگرفت بلکه در محله، نهادهای عمومی و جامعه‌ی مدنی قرار گرفت و برخی از آن‌ها کالایی شد. با وجود این، جداسازی جنسیتی بازتولید اجتماعی از تولید اقتصادی مبنای نهادی اصلی فرودستی زنان در جوامع سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. بنابراین مسئله‌ای مهم‌تر از این برای فمینیسم وجود ندارد.

لئونارد: شما معتقدید ما وارد بحران مراقبت شده‌ایم. این به چه معناست و چه گونه به این جا رسیده‌ایم؟

فریزر: در جوامع سرمایه‌داری ظرفیت‌های دردسترس برای بازتولید اجتماعی فاقد ارزش پولی هستند. قدرشان دانسته نمی‌شود، آن‌ها را هدایای رایگان و همیشه در دسترس تلقی می‌کنند که نیازی به تجدید و توجه ندارند. فرض بر این است که برای حفظ روابط اجتماعی که تولید اقتصادی و به‌طور عام‌تر جامعه به آن وابسته است، همیشه انرژی کافی وجود خواهد داشت. این تا حدّ زیادی شبیه به تلقی‌ای است که جوامع سرمایه‌داری از طبیعت دارند و آن را منبع لایزالی می‌دانند که هرچه قدر بخواهیم می‌توانیم از آن بگیریم و هرچه قدر بخواهیم می‌توانیم در آن زباله بریزیم. در واقع نه طبیعت لایزال است و نه ظرفیت‌های بازتولید اجتماعی. هر دوی آن‌ها ممکن است به پایان برسند. قبلاً در مورد طبیعت این مسئله بررسی شده است و ما می‌خواهیم «مراقبت» را هم این‌گونه بفهمیم. هنگامی که جامعه هم‌زمان با این که از حمایت عمومی در بازتولید اجتماعی عقب‌نشینی می‌کند، تأمین‌کنندگان اصلی آن را به کار مزدی فرساینده و طولانی وامی‌دارد، خود ظرفیت‌های بازتولید اجتماعی را تهی می‌کند که جامعه به آن‌ها وابسته است. این دقیقاً وضعیت امروز ما است. شکل کنونی مالی سرمایه‌داری به‌طور نظام‌مند ظرفیت‌های ما برای حفظ روابط اجتماعی را مصرف می‌کند. همچون حیوانی که فرزندانش را می‌خورد. نتیجه «بحران مراقبت» است که هم‌چون بحران بوم‌شناختی حاضر جدی است و به‌هر حال با آن گره خورده است.

برای این که ببینیم چه‌طور به اینجا رسیده‌ایم، این شکل سرمایه‌داری را در برابر اشکال قبلی آن قرار می‌دهم. تصور عموم بر این است که تاریخ سرمایه‌داری از توالی رژیم‌های مختلف انباشت تشکیل شده است. برای مثال سرمایه‌داری لیبرال، سرمایه‌داری دولتی (یا اجتماعی-دموکراتیک) و سرمایه‌داری مالی نولیبرالی. محققان غالباً این رژیم‌ها را براساس شیوهی متمایزشان در ارتباط دولت و بازار از هم متمایز می‌کنند. اما از نسبت بین تولید و بازتولید که به همان میزان مهم است غفلت کرده‌اند. این نسبت ویژگی تعیین‌کننده‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری است و در کانون تحلیل ما قرار دارد. تمرکز بر این که چه‌گونه بازتولید اجتماعی در هر یک از مراحل سرمایه‌داری سازمان‌دهی شده است به فهم تاریخ سرمایه‌داری کمک می‌کند: در هر دوره‌ی معین چه‌مقدار از «کار مراقبتی» کالایی شده است؟ چه‌مقدار آن به عهده‌ی دولت یا تأمین اجتماعی گذاشته شده است؟ چه‌مقدار از آن در خانه جای گرفته است؟ چه‌قدر در محله؟ چه‌قدر در جامعه‌ی مدنی؟

بر این اساس می‌توانیم مسیری را از سرمایه‌داری موسوم به لیبرال قرن نوزدهم تا رژیم دولت-محور اواسط قرن بیستم و تا سرمایه‌داری مالی امروزی دنبال کنیم. به‌طور خلاصه سرمایه‌داری لیبرال بازتولید اجتماعی را خصوصی کرده

است؛ سرمایه‌داری دولت-محور بخشی از آن را اجتماعی کرده است؛ سرمایه‌داری مالی به‌طور فزاینده‌ای آن را کالایی کرده است. در هر دوره سازمان خاصی از بازتولید اجتماعی با مجموعه‌ی متمایزی از ایده‌آل‌های جنسیتی و خانوادگی همراه است: از نسخه‌ی سرمایه‌داری لیبرالی «سپهر جداگانه» تا مدل اجتماعی-دموکراتیک «مزد خانواده» تا هنجار مالی نولیبرال «خانواده‌ی دو-شاغلی». بگذارید توضیح بدهم.

مورد سرمایه‌داری لیبرال کاملاً روشن است. زمانی که صاحبان کارخانه پرولتاریا شدگان جدید، از جمله زنان و کودکان را در کارخانه‌ها و معادن به کار گرفتند، دولت‌ها عمدتاً از دور نظاره کردند. نتیجه بحران بازتولید اجتماعی بود که موجب شورش عمومی و مبارزات برای «تدوین قانون حمایتی» شد. اما چنین سیاست‌هایی احتمالاً نمی‌توانستند مشکل را حل کنند و نتیجه‌ی آن رها کردن طبقه‌ی کارگر و اجتماعات دهقانی به حال خود بود تا هرطور که می‌توانند از پس خود بریابند. با این همه، این شکل سرمایه‌داری از نظر فرهنگی مولد بود. با تبدیل بازتولید اجتماعی به چیزی که در حوزه‌ی مسئولیت زنان در خانواده‌ی خصوصی است، تخیل بورژوازی جدیدی از خانواده، «سپهرهای جداگانه»، «بهشتی در جهان بی‌رحم» و «فرشته‌ای در خانه» ساخت و این در حالی بود که افراد بسیاری را از شرایط لازم برای درک آن ایده‌آل‌ها محروم می‌کرد.

رژیم لیبرال دچار بحران شد و در قرن بیستم جای خود را به جامعه‌ی سرمایه‌داری دولت-محور جدیدی داد. در این مرحله که برپایه‌ی تولید انبوه و مصرف انبوه بود، بخشی از بازتولید اجتماعی از طریق دولت و تأمین اجتماعی حاصل از برنامه‌ی «رفاه اجتماعی» به صورت اجتماعی درآمد. مدل «سپهرهای جداگانه» جای خود را به هنجار مدرن و تازه‌ی «مزد خانواده» داد. براساس این هنجار که مورد حمایت کامل جنبش‌های کارگری بود، کارگر صنعتی باید به اندازه‌ی کافی حقوق بگیرد که از همه اعضای خانواده‌اش مراقبت کند و به همسرش این امکان را بدهد که تمام وقت خود را وقف فرزندان و کارهای خانه بکند. باز هم تنها اقلیت نسبتاً برتری به این ایده‌آل رسیدند. درحالی که برای بسیاری آرزو بود - حداقل در دولت‌های ثروتمند آتلانتیک شمالی. مستعمره‌ها و مستعمره‌های سابق از این مدل که متکی به غارت پیوسته‌ی کشورهای موسوم به جهان سوم بود مستثنی بودند. در آمریکا هم عدم‌تقارن‌های نژادپرستانه‌ی منفک‌نشده‌ی وجود داشت که براساس آنها کارگران زراعی و خدمه از امنیت اجتماعی و اشکال دیگر تأمین اجتماعی محروم بودند. البته مزد خانواده وابستگی زنان و هنجارمندی دگرجنسگرایی را نهادینه کرد. بدین ترتیب سرمایه‌داری با مدیریت دولتی عصر طلایی نبود، اما کاملاً متفاوت از چیزی بود که ما امروز داریم.

البته امروزه ایده آل مزد خانواده منسوخ شده است. این امر از طرفی نتیجه‌ی کاهش دستمزدهای واقعی است که مراقبت از خانواده با حقوق یک نفر را غیرممکن می‌کند (مگر این که آن یک نفر از یک درصدی‌ها باشد) و از طرف دیگر نتیجه‌ی پیروزی‌های فمینیسم است که از ایده‌ی وابستگی زنان که بخشی از مزد خانوادگی بود، مشروعیت‌زدایی کرده است. در اثر این دو واقعه‌ی متعاقب اکنون هنجار جدیدی از «خانواده‌ی دوشاغلی» داریم. دوست‌داشتنی به نظر می‌رسد، نه؟ بر فرض که مجرد نباشید. اما همچون ایده آل مزد خانوادگی این هم مبهم است. افزایش بی‌سابقه‌ی ساعات کار مزدی که اکنون برای مراقبت از خانواده لازم است گیج‌کننده است. اگر هم خانواده شامل فرزندان یا خویشاوندان مسن یا افراد بیمار و ناتوان باشد که نتوانند به عنوان مزدبگیران تمام‌وقت کارکرد داشته باشند، اوضاع خیلی بدتر است. اگر خانواده تک-سرپرست باشد از آن هم بدتر است. حالا این را هم اضافه کنید که ایده آل دوشاغلی در دوره‌ی کاهش تأمین دولتی تقویت شده است. بین نیاز به ساعات کار افزایش‌یافته و کاهش خدمات عمومی رژیم سرمایه‌داری مالی به‌طورنظام‌مند ظرفیت‌های ما برای حفظ روابط اجتماعی را کاهش می‌دهد. این شکل سرمایه‌داری انرژی ما برای «مراقبت» را به پایان می‌رساند. «بحران مراقبت» را باید به‌طور ساختاری درک کرد. این بحران به‌هیچ‌وجه اتفاقی و تصادفی نیست. در شرایط حاضر تجلیِ سوق به بحران بازتولید اجتماعی است که ذاتی جامعه‌ی سرمایه‌داری است. اما به‌خصوص در رژیم کنونی سرمایه‌داری مالی وخیم شده است.

لئونارد: ممکن است در مورد نقش فمینیسم در این بحران بیش‌تر توضیح دهید؟ هدف فمینیست‌ها خانواده‌ی دو-مزدبگیری که جان می‌کنند نبود.

فریزر: نه، البته که این‌طور نبوده. اما هنوز یک پرسش عمیق و آزاردهنده درمورد نقشی که فمینیسم در همه‌ی این‌ها بازی کرده وجود دارد. فمینیست‌ها ایده آل مزد خانوادگی را به‌خاطر نهاده‌سازی وابستگی زنانه رد کردند و کار درستی هم کردند. ولی ما این کار را دقیقاً زمانی انجام دادیم که جابه‌جایی تولید صنعتی از پایه آن ایده را از نظر اقتصادی منقضی کرد. شاید در جای دیگر فمینیسم و جابه‌جایی‌ها در صنعت یکدیگر را تقویت نکرده باشند، اما در این‌جا کرده‌اند. در نتیجه اگرچه جنبش‌های فمینیستی به‌هیچ‌وجه علت آن جابه‌جایی‌های اقتصادی نبودند، اما ناخواسته به آن مشروعیت بخشیدند. ما برای دستور کار دیگران جاذبه و مبنای ایدئولوژیک فراهم کردیم.

اما در ضمن یادمان نرود که فمینیست‌های نولیبرالی هستند که کاملاً با این دستور کار موافق هستند، کسانی که نماینده‌ی یک درصدند. بگذارید بگویم، انگار در آستانه‌ی انتخابِ یکی از آنها به‌عنوان رئیس‌جمهور امریکا هستیم.^۱ فمینیست‌های نولیبرال به‌هر حال فمینیست هستند. نمی‌توانیم بگوییم نیستند. اما با آن استاندارد فمینیسم می‌بینیم که ایده‌های فمینیستی ساده‌سازی شده‌اند، مثله شده‌اند و با اصطلاحات موردپسند بازار بازتفسیر شده‌اند. نمونه‌اش وقتی است که می‌خواهیم به فرودست‌سازی زنان در چارچوب تبعیض فکر کنیم که زنان مستعد را از پیشرفت بازمی‌دارد. این تفکر به کل ذهنیت سلسله‌مراتبی اعتبار می‌دهد. به دیدگاهی مشروعیت می‌بخشد که از اساس دشمن منافع اکثریت زنان و در واقع همه مردم دنیا است. این نسخه‌ی فمینیسم ظاهری رهایی‌بخش برای غارت نولیبرالی هم فراهم می‌کند.

لئونارد: ممکن است بیش‌تر توضیح دهید که چه‌گونه تقسیم کار مراقبتی در اقتصاد مالی کنونی زنان را به جنگ با یکدیگر وامی‌دارد؟

فریزر: حتماً. اکنون کار مراقبتی دارای دوجنبه است که در آن کسانی که بتوانند از عهده‌ی هزینه‌ی خدمتکار برآیند به‌راحتی آن را می‌پردازند. اما کسانی که نمی‌توانند از خانواده‌شان مراقبت کنند، اغلب برای گروه اول کار مراقبتی مزدی انجام می‌دهند. اغلب هم با مزدهای خیلی خیلی کم و تقریباً بدون هیچ‌گونه محافظتی. ما کم‌کم شاهد شکل‌گیری مبارزات بر سر حقوق و مزدهای حداقلی در این بخش هستیم. کاملاً روشن است که این جنگِ رودرروی منافع است. همیشه ایده‌ی «جلو زدن» شریل سندبرگ^۲ به نظرم مسخره بوده است؛ جلو زدن در دفتر هیأت‌مدیره‌ی شرکت تنها زمانی برای خوانندگان او ممکن است که بتوانند به کارگران مراقبتی با دست‌مزد پایین تکیه کنند. کارگرانی که توالتها و منازل آن‌ها را تمیز می‌کنند، پوشک بچه‌هایشان را عوض می‌کنند، از والدین پیرشان مراقبت می‌کنند و...

^۱ این مصاحبه در مقطع انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا و رقابت هیلاری کلینتون در آن انجام گرفته است. در آن مقطع همه‌ی نظرسنجی‌ها دال بر پیروزی کلینتون بود. (م.)

^۲ Sheryl Sandberg

شریل سندبرگ، در کتاب خود با عنوان «Lean in» این ایده را مطرح می‌کند که دلیل حضور اندک زنان در سمت‌های مدیریتی موانع درونی مانند این که بلندپروازی کافی ندارند، یا به‌رغم تعهد کاری خیلی محتاطانه مشاغل مدیریتی را می‌پذیرند نیست و زنان باید به جلو گام بردارند و با پیش‌روی و کسب منصب‌های مدیریتی توانمندی‌های خود را نشان بدهند.

در این جا درباره نژاد هم باید صحبت کنیم. در نهایت عمدتاً زنان مهاجر رنگین پوست، زنان آفریقایی تبار و زنانی از آمریکای لاتین هستند که این کارها را انجام می‌دهند. کافی است به هر کدام از پارک‌های محله‌های طبقه‌ی متوسط‌نشین شهر نیویورک بروید تا این را ببینید. کاملاً روشن است. کل استراتژی موسوم به «توسعه»ی برخی کشورها عبارت است از آسان کردن مهاجرت زنان به کشورها و مناطق ثروتمند به این منظور. برای مثال فیلیپین به شدت به پولی که کارگران خدماتی به خانه‌شان می‌فرستند وابسته است. این مبادله‌ی کار سازمان‌یافته‌ی دولتی هم هست. این استراتژی توسعه‌ی دولت است. دولت‌های مورد بحث وادار به اصلاحات ساختاری شده‌اند. بدهکارند، کمبود نقدینگی دارند و نیاز مبرم به پول دارند و هیچ راهی برای به دست آوردن پول غیر از فرستادن زنان به خارج برای کار ندارند. خانواده و فرزندان خودشان را ترک می‌کنند تا افراد فقیر دیگری از آنها مراقبت کنند. به هر حال من نمی‌گویم کار مراقبتی هرگز نباید کار مزدی باشد. اما در چگونگی پرداخت و سازمان‌دهی آن و این که چه کسی آن را انجام بدهد تفاوت زیادی هست.

لئونارد: آیا کار سازمان‌دهی خاصی سراغ دارید که به این مشکلات به طور ریشه‌ای بپردازند؟

فریزر: سازمان‌دهی‌ها و کنش‌ورزی‌های بسیار زیادی در جریان است، خلاقیت و انرژی بسیاری صرف می‌شود. اما نسبتاً پراکنده‌اند و نتوانسته‌اند به پروژه‌ای ضد-هژمونیک برسند که سازمان‌دهی بازتولید اجتماعی را تغییر دهد. اگر منازعات مختلف را کنار هم بگذارید، منازعات برای هفته‌ی کاری کوتاه‌تر، درآمد پایه‌ی همگانی بدون قید و شرط، نگهداری از کودکان برای همه، حقوق کارگران خدماتی مهاجر و کارگرانی که کارهای خدماتی در خانه‌های سالمندان، بیمارستان‌ها و مراکز نگهداری کودکانی انجام می‌دهند که سودمحور هستند. منازعه بر سر آب شرب، مسکن و تخریب محیط‌زیست، به‌ویژه در کشورهای موسوم به جهان سوم را هم اضافه کنید. به باور من این امر باعث ایجاد نیاز به روش‌های جدید سازمان‌دهی بازتولید اجتماعی می‌شود.

منازعات بر سر بازتولید اجتماعی تقریباً در همه جا وجود دارد. فقط اسم‌شان فرق می‌کند. اما اگر این اتفاق بیفتد که این منازعات خود را به‌عنوان منازعات بر سر بازتولید اجتماعی بفهمند، مبنایی محکم برای پیوند دادن آن‌ها با هم در جنبش بزرگ‌تری برای تغییر اجتماعی ایجاد خواهد شد. اگر هم درک کنند که مبنای ساختاری بحران مراقبت امروزی میل ذاتی سرمایه‌داری برای قرار دادن بازتولید مادون تولید است، آن وقت اتفاق‌های جالبی می‌افتد.

لئونارد: با در نظر گرفتن افزایش علاقه به سوسیالیسم در میان جوانان آمریکایی، آیا به نظر شما منازعه بر سر بازتولید اجتماعی با منازعه برای سوسیالیسم ارتباط دارد؟

فریزر: قطعاً. من خودم را سوسیالیست دموکراتیک می‌دانم، درست مثل برنی سندرز. اما ما در دورانی زندگی می‌کنیم که باید صادقانه اعتراف کنیم که نمی‌دانیم سوسیالیسم دقیقاً به چه معناست. می‌دانیم که به هیچ‌وجه به معنای اقتصاد دستوری اقتدارگرایانه، مدل تک-حزبی کمونیسم نیست. می‌دانیم که معنایی عمیق‌تر، قوی‌تر و برابری‌خواهانه‌تر از سوسیال دموکراسی دارد. می‌دانیم در جهانی که استثمار و سلب مالکیت و استخراج کاملاً فراملی هستند، نمی‌تواند در چارچوب یک دولت-ملت باشد. به عبارت دیگر می‌دانیم چه چیزی نمی‌تواند باشد، اما تعیین برنامه‌ای ایجابی دشوار است.

چیزی که می‌خواهم بر آن تأکید کنم این است که هر نوع سوسیالیسمی که ادعا کنیم مناسب قرن بیست‌ویکم است باید تصور دوباره‌ی بازتولید اجتماعی مسئله‌ای محوری در آن باشد. چه‌گونه تمایز بازتولید/تولید امروزه باید اصلاح شود و چه چیز می‌تواند جایگزین خانواده‌ی دوشاغلی گردد؟ جالب است که اگر به تاریخ سوسیالیسم نگاه کنید، حتی سوسیالیسم اتوپیایی منسوخ که مارکس و انگلس آن را رد کردند، توجه زیادی به چیزی دارد که من اکنون بازتولید اجتماعی می‌نامم: چه‌گونه خانواده و زندگی اجتماعی و... را سامان دهیم؟ آن سوسیالیسم چون برای ما عملی نبود اتوپیایی بود، اما مسئله‌مندی در آن بود. حتی در تاریخ سوسیالیسم صنعتی مدرن، سوسیالیسم مارکسی و سوسیالیسم صنعتی غیرمارکسی این مسئله‌مندی دیده می‌شود. مسئله‌ی بازتولید اجتماعی غالباً فرع مسئله‌ی سازمان‌دهی صنعتی‌شدن و برنامه‌ریزی تولید بوده است. اما اگر تنها روی یک قطب از زوج تولید/بازتولید تمرکز شود، قطب دیگر بازخواهد گشت و ناخواسته اثری می‌گذارد که تمام پروژه را نابود خواهد کرد.

لئونارد: بسیاری از مسائلی که شما درباره‌ی زندگی اجتماعی و خانواده طرح می‌کنید، مانند مسائلی که از دهه‌ی ۱۹۶۰ به جا مانده، به نظر برخی اتوپیایی می‌رسند و لزوماً محور برنامه‌های سوسیالیستی قرار نمی‌گیرند. با این حال شما استدلال می‌کنید که ما واقعاً در نقطه‌ی بحران هستیم و این مسائل باید محوری باشند. چالش بازتولید اجتماعی به قدری در تجربه‌ی زیسته‌ی هر روزی هر کسی اساسی است که برای من تعجب‌آور است که این مسئله در تجدید حیات امروزی سوسیالیسم غایب است.

فریزر: کاملاً موافقم. با در نظر گرفتن شدت بحران بازتولید اجتماعی، بی‌توجهی به آن چپ را اتوپیایی به معنای منفی آن خواهد کرد. این ایده که می‌توانیم به گونه‌ای تولید در کارخانه را بازگردانیم اتوپیایی است، باز هم به معنای منفی آن. این ایده که می‌توان جامعه‌ای ساخت که همه‌ی بزرگسالان را افرادی با مسئولیت‌های مراقبتی اولیه، اشتغال‌های اجتماعی و تعهدات اجتماعی بداند، اتوپیایی نیست. نسخه‌ای است که براساس زندگی واقعی انسان است.

لئونارد: آیا نقش مثبتی برای تکنولوژی در این میان قائل هستید؟ آیا مکانیزه شدن کار خانگی باعث جلو زدن می‌شود؟ اخیراً درباره‌ی منجمد کردن تخمک در گوگل زیاد می‌شنویم که برای این طراحی شده که به زنان این امکان را بدهد که تا سنین بالاتر قبل از بچه‌دار شدن کار کنند. ما اغلب فکر می‌کنیم بیش‌تر کارهای صنعتی خسته‌کننده باید مکانیزه شوند. آیا شما در مورد کار مراقبتی هم این‌طور فکر می‌کنید؟ یا کار مراقبتی شخصی‌تر از آن است که صنعتی شود؟

فریزر: مطمئناً من دشمن صنعتی‌شدن نیستم. من از داشتن برق که با نورش در شب مطالعه کنم، از داشتن امکان اسکایپ با شما از راه دور و خیلی چیزهای دیگر خیلی هم خوشحالم. من حتی مخالف آن تکنولوژی‌هایی که منتقدشان هستم هم نیستم. مثل منجمد کردن تخمک یا شیردوش‌های مکانیکی مادران. مسئله زمینه‌ی تکنولوژی است: این که چه‌گونه تولید می‌شوند، چه‌گونه و توسط چه کسانی به کار گرفته می‌شوند و به نفع چه کسانی هستند. بنابراین می‌توان زمینه‌ای را تصور کرد که دردسترس بودن آن تکنولوژی‌ها انتخابی مشروع باشد. من اصلاً نمی‌خواهم کسی را به خاطر انتخاب‌هایی شرمنده کنم که ناچاریم بین گزینه‌های محدود و خیلی بد بکنیم.

به‌علاوه فکر می‌کنم فعالیت‌هایی که برای حفظ ارتباط اجتماعی هستند، رگه‌های شخصی غیرقابل انکاری دارند. آنها نوعاً بین‌فردی هستند و شامل ارتباط بین‌ذاتی و گاهی تماس فیزیکی می‌شوند. همچنین مانع اجرای کامل ایده‌ی مکانیزه شدن مراقبت می‌شوند. از طرف دیگر من شک دارم خودکار شدن کامل چیزی به معنای حذف دخالت انسانی قابل تصور باشد.

لئونارد: درست است. چون ما یک جورایی درباره‌ی زمان صحبت می‌کنیم. ما چون وقت کافی نداریم چیزهایی مثل مراقبت را مکانیزه می‌کنیم تا در وقت‌مان صرفه‌جویی کنیم. اگر وقت کافی داشته باشیم آیا واقعاً به این فکر می‌کنیم که چه چیز را می‌خواهیم مکانیزه کنیم؟

فریزر: کاملاً مطمئنم که نمی‌خواهم همه‌ی لباس‌هایم را با دست بشویم و می‌دانم کارهای زیادی هستند که نمی‌خواهم وقتم را با انجام آنها تلف کنم. من دوست دارم زمان بیش‌تری برای انجام کارهای دیگری، مثل داشتن مکالمه‌ای از این دست داشته باشم.

پیوند با منبع اصلی: